

تأملی در تأسیس، توسعه و رفتار بریگاد قزاق ایران

(۱۹۱۷-۱۸۷۹ م.)

علیرضا ملائی توانی

استادیار گروه تاریخ دانشگاه ارومیه

چکیده

ورای فعالیت‌های نظامی بریگاد قزاق، واقعیت‌های نهفته‌ای وجود داشت که صبغه سیاسی - نظامی پررنگ‌تری به آن می‌داد. این واقعیت‌ها نه تنها در مراحل شکل‌گیری بلکه در فرایند توسعه سازمانی، اجرای مأموریت‌های نظامی، فرماندهی، جذب و انفصال نیروها، تأمین منابع مالی و نحوه تعامل با مسائل کشور آشکارا به چشم می‌خورد. گشودن دریچه‌ای کوچک به سوی واقعیت‌های یادشده و تفسیر و تحلیل آنها از آغاز تا پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه، نقطه اصلی تمرکز این مقاله است. به همین دلیل، از تشریح و بسط رخدادهای تاریخی حتی‌المقدور خودداری و در عوض برنتایج حاصل از آنها در پیوند با نیروی قزاق ایران تأکید می‌شود.

مقدمه

تاریخنگاران عهد قاجار، شکل‌گیری بریگاد قزاق را دستاورد دومین سفر ناصرالدین شاه به اروپا دانسته‌اند که به‌هنگام عبور از سرزمین روسیه به‌ویژه در ماوراء قفقاز، تحت تأثیر ظاهر آراسته، قامت‌های افراشته و نظم و آرایش این سپاهیان قرارگرفت و بی‌درنگ خواهان تشکیل نیرویی مشابه آن در ایران شد (اعتمادالسلطنه، بی تا: ج ۴، ص ۳۴۹). اگرچه ناصرالدین شاه بیش از سایر شاهان قاجار شیفته ظاهر فرنگ بود و روس‌ها با بهره‌گیری از جلوه‌های روان‌شناختی شاه با اجرای یک رشته مانورهای باشکوه نظامی، شاه ایران را درپرتو هیبت و

عظمت خیره‌کننده و لباس‌های متحدالشکل و شکیل این نیروها به حیرت انداخته بودند (هوشنگ مهدوی، ۱۳۶۳: ۳)، این همه ماجرا نبود. اقدامات ناصرالدین‌شاه در تأسیس بریگاد قزاق، تداوم یک تلاش نوسازانه اما ناتمام و بدون برنامه در ایران بود که در پی آشکارشدن علائم ضعف و انحطاط قشون ایران در برخورد با ارتش مکانیزه و منظم اروپایی در جنگ‌های ایران و روسیه مطرح شد. از همین زمان، نوسازی قشون به‌عنوان نقطه‌کانونی اصلاحات در ایران مطرح شد؛ و حتی می‌توان ادعا کرد که سایر اقدامات اصلاحی دولت تا پیش از انقلاب مشروطه در حاشیه همین هدف بزرگ قرار داشت.

در این مقاله تلاش شده است علل و زمینه‌های تأسیس و توسعه سازمان قزاق ایران، چگونگی تأمین اعتبارات و نحوه هزینه‌کردن آنها، رفتار و عملکرد این نیرو در عرصه‌های سیاسی و نظامی، برخورد با مقامات حکومتی و پیوند آن با سیاست‌های روسیه ارائه شود.

تشکیل بریگاد قزاق ایران

از دست‌رفتن سرزمین‌های وسیع در حوزه قفقاز، آسیای مرکزی و افغانستان از بعد خارجی و بروز شورش‌ها و ناآرامی‌های گسترده داخلی - از جمله: شورش سالار، فتنه بایه در شهرها و نواحی مختلف، شورش آقاخان، منازعه بر سر جانشینی و ده‌ها نمونه از این دست - لزوم نوسازی قشون را به‌عنوان یک آرمان دست‌نیافتنی، به اصلی‌ترین دغدغه ذهنی زمامداران قاجار تبدیل کرده بود؛ و از همین رو، در اغلب معاهدات خارجی، در باب تجهیز و نوسازی سپاهیان ایران سخن می‌رفت. اعزام دانشجو به خارج از کشور، خرید تسلیحات جدید، استخدام مربیان و مستشاران خارجی و حتی تأسیس دارالفنون تاحدی با همین رویکرد صورت می‌گرفت. پیش از تأسیس بریگاد قزاق، تلاش‌های نافرجامی برای نوسازی سپاه ایران به کمک مستشاران فرانسوی، اتریشی، و انگلیسی صورت گرفته بود؛ اما هیچ‌یک نتیجه‌ای شایسته و مطلوب در پی نداشت.

بنابراین، تأسیس نیروی قزاق ایران را بیشتر از همین زاویه باید نگریست. ناصرالدین شاه با توجه به ناامنی گسترده و نیروی بالقوه شورش‌های داخلی که ممکن بود امنیت سلسله قاجار را به چالش بکشد از یک سو و تهدیدات خارجی که در گذشته زیان‌های فراوانی بر تمامیت ارضی کشور وارد ساخته بود از دیگر سو، به تأسیس این نیرو روی آورد. وی پس از ناکامی عباس میرزا و امیرکبیر احساس می‌کرد اکنون نوبت اوست که یک نیروی نظامی کارکشته به سبک غرب جهت تأمین امنیت پایتخت و تاج و تخت پدید آورد و در صورت لزوم، با توسعه آن، مرزهای کشور را در وضعیت موجود ثبات بخشد. از همین رو، ره‌آوردهای سفر دوم شاه به اروپا تقریباً تشکیل همزمان بریگاد قزاق و برنامه تجدید سازمان اداری و نظامی ایران توسط افسران اتریشی بود که روس‌ها آن را به منزله رقابت با نفوذ نظامی خود تلقی کردند و همین امر سبب شد اقدامات افسران اتریشی، هم در پی فشارهای روسیه و هم فقدان پشتیبانی‌های سیاسی - با وجود تعداد بیشتر آنها از افسران روسی - ناکام بماند. (هدایت، ۱۳۶۳: ۱۰۷؛ کرزن، ۱۳۶۲: ج ۱، ص ۷۴۵-۷۴۴)

ویژگی مشترک اقدامات اصلاحی و نوسازانه عهد قاجار، نبود برنامه و راهبردی عملی برای نوسازی ایران - و در این مورد، نوسازی سپاه - بود. درحقیقت، هیچ تأمل تئوریک و بررسی کارشناسانه به‌عنوان پشتوانه نظری این اقدامات با ترسیم هدف‌ها و ابزار نیل به آن صورت نگرفته بود؛ حال آنکه اندیشه تغییر که به ایجاد حرکت اصلاحی می‌انجامد، بیش از هر چیز نیازمند اندیشه‌ورزی و تأمل در مبانی فکری آن است تا در پرتو آن، اصول و محورهای نیازمند اصلاح شناسایی شود، ضعف‌ها و نارسایی‌های نظم مستقر مشخص شود؛ الگوهای اصلاحی تبیین شود، اهداف و برنامه اصلاحات تدوین شود، کارگزاران تغییر تربیت شوند تا راه برای تغییرات هموار شود و اصلاحات به نتایج باثبات و مستمر دست یابد. آشکار است که این تلاش‌های بدون برنامه که صرفاً با استخدام چند مستشار و انتقال برخی ابزار صورت می‌گرفت، نمی‌توانست به تحقق آرمانی که تعقیب می‌شد، منتهی شود؛ اما تفاوت عمده اقدامات نظامی عباس میرزا و امیرکبیر با ناصرالدین شاه در این بود که آن دو به

بومی سازی اصلاحات می‌اندیشیدند و برنامه‌نوسازی سپاه را به گونه‌ای رهبری می‌کردند که در پایان، فرماندهی ایرانی و ابزار و ادوات ایرانی فرآورده آن باشد؛ اما اقدام ناصرالدین شاه درباب بریگاد قزاق، ابهامات اساسی داشت. در اصل معلوم نبود که کار ویژه این نیرو چیست: آیا قرار است به‌عنوان پلیس و نیروی انتظامی برای امنیت پایتخت فعالیت کند یا به‌عنوان ارتش در برابر تهدیدات خارجی و یا حتی به‌عنوان گارد محافظ سلطنت؟ ولی روند کار نشان داد که این نیرو به‌طور مشخص در هیچ‌یک از حوزه‌های یادشده، کارایی لازم را نداشت و روند گسترش، فرماندهی و ادوات نظامی و تشکیلات آن هیچ‌گاه به‌سوی بومی شدن تمایل نداشته است؛ زیرا مسائل تعیین‌کننده از جمله برنامه‌ریزی، جهت‌گیری و فرماندهی، منحصرأ در دست روس‌ها باقی ماند و لذا در اجرای رسالت‌ها و مأموریت‌های تعریف‌شده، منافع و مصالح روس‌ها همواره در اولویت قرار می‌گرفت.

واقعیت این است که روس‌ها با تمهید مقدمات لازم به‌هنگام عبور موکب شاه، از جمله با مانور نظامی، رژه، سلام نظامی و نمایش توان دفاعی و ادوات جنگی قزاق‌ها، شاه ایران را به شدت تحت تأثیر قرار دادند. در عین حال، محافل روسی به گونه‌ای وانمود می‌کردند که امپراتور روسیه به‌کمک همین سپاهیان توانسته است بر آشوب‌های داخلی غلبه کند و نظم و خفقانی آهنین بر کشور مستولی سازد. این قزاقان که پس از جنگ با عثمانی (۱۸۷۷-۷۸ م.) در نقاط مختلف ایروان متمرکز شده بودند، همه جا به استقبال شاه ایران می‌رفتند و او را مشایعت می‌کردند (پاولویچ و ایرانسکی، ۱۳۵۷: ۱۰۲). این امر البته در سفرنامه ناصرالدین شاه نیز بازتاب یافته است. از خاطرات شاه برمی‌آید که وی در بازدیدهای خود چه در حوزه قفقاز و چه در مسکو و چه در پترزبورگ تحت تأثیر نظم و آرایش این نیروها قرار گرفته است؛ اگرچه وی به مذاکرات خود در خصوص لزوم تأسیس چنین نیرویی اشاره نمی‌کند، این شیفتگی در جای جای خاطرات او پیدا است (ناصرالدین شاه قاجار، ۱۳۶۳: ۴۰، ۴۳، ۷۴، ۸۳، ۸۴).

البته برخی از صاحب‌منصبان و افسران ایرانی بریگاد قزاق در خاطرات خود از زاویه دیگری به موضوع نگریسته‌اند که بیشتر به نظریه «توطئه» شبیه است.

آنها به تلاش‌های عامدانه روس‌ها برای جلب نظر شاه اشاره کرده‌اند. از جمله این شخصیت‌ها، سپهبد امیر احمدی است. او ادعا می‌کند امپراتور روس تشکیل بریگاد قزاق را به شاه ایران تکلیف کرد و شاه به واسطه شرم حضور آن را پذیرفت (امیراحمدی، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۴۷-۴۶). لذا شاه با تحریک مستقیم عوامل تزار و نیز پیشنهاد مشیرالدوله سپهسالار - که از ملازمان شاه در این سفر بود - خواستار تأسیس نیرویی مشابه آن در ایران شد (نصر، ۱۳۶۲: ۳۷۹). در نتیجه، مراتب به نایب‌السلطنه قفقاز اعلام شد و سال بعد - چنان‌که خواهد آمد - این نیرو در ایران تأسیس شد.

البته ناصرالدین شاه در راه نوسازی سپاه ایران گفت‌وگوهای با برخی قدرت‌های خارجی ترتیب داده بود. از همین رو، انگلیسی‌ها پس از فرانسوی‌ها و اتریشی‌ها، با توجه به اهمیت مسئله، پیشنهادهایی در این مورد به شاه ایران ارائه دادند و حتی پذیرفتند مقادیری پول و اسلحه برای پیشبرد این برنامه در اختیار ایران قرار دهند (پاولویچ و ایرانسکی، ۱۳۵۷: ۱۰۲). این مقدمات نشان می‌دهد که روس‌ها با چه مهارتی در نهایت توانستند گوی سبقت را از دیگران برابند.

در سال ۱۸۷۹م، حکومت روسیه قرارداد تأسیس بریگاد قزاق را به امضای ناصرالدین شاه رساند که براساس آن، فرماندهان و مربیان آن مستقیماً از پترزبورگ به مدت سه سال انتخاب و به ایران اعزام می‌شدند. بلافاصله پس از امضای قرارداد، اولین هیئت نظامی روس مرکب از سه افسر و پنج استوار به ریاست سرهنگ دوم آ. دو مانتویچ^۱ - افسر ارکان حرب ایروان - به ایران اعزام شدند. محافل سیاسی روسیه که این قرارداد را فرصتی طلایی برای پیشبرد اهداف امپریالیستی خود می‌یافتند، به تلافی پیشنهاد انگلیسی‌ها مقادیری سلاح از جمله هزار قبضه تفنگ و چند دستگاه توپ رایگان در اختیار این مجموعه نهادند (کرزن، ۱۳۶۲: ج ۱، ص ۷۴۵). سفارت روسیه بی‌درنگ مترجم خود را که

1. A. de Mantouvitich

سال‌ها در ایران زیسته بود و با مقامات مهم کشور مراوده داشت، به‌همراه این هیئت برگزید و هر نوع پشتیبانی سیاسی را از آن به‌عمل آورد.

بدین ترتیب، دو مانتویچ به رغم اعتراض برخی از مقامات ارشد سپاه ایران که به موقعیت وی رشک می‌بردند، با پشتیبانی مستقیم و مستمر «زینوویف» - سفیر وقت روسیه - به سرعت بریگاد را پی‌نهاد. او شالوده اصلی این نیرو را بر بنیاد مهاجران ایرانی ایالت‌های ازدست‌رفته حوزه قفقاز استوار ساخت و با تلاش‌های پیگیرانه و حمایت‌های سیاسی روسیه سرانجام در تابستان ۱۸۷۹م. این نیروی تازه‌تأسیس را با همان سبک و شمایل روسی به شاه عرضه کرد و تحسین و اعجاب وی را برانگیخت.

یکی از مسائل مهم درباب تأسیس بریگاد قزاق - با توجه به واقعیت‌های «عصر امتیازات» و سیاست «موازنه مثبت» زمامداران قاجاریه - بررسی واکنش انگلیسی‌ها است؛ زیرا بریتانیا پیش از روسیه پیشنهاد نوسازی قشون ایران را مطرح کرده بود و با توجه به عظمت این امتیاز نمی‌توانست در برابر آن سکوت کند. همزمان با فراهم آمدن مقدمات تأسیس بریگاد قزاق، انگلیسی‌ها درصدد تحصیل امتیاز کشتی‌رانی در کارون بودند. مشغول بودن انگلیسی‌ها به این قضیه و اقدامات پنهانی و زیرکانه روس‌ها در تأسیس قزاقخانه سبب شد این کشور نتواند در راه کسب یکی از حساس‌ترین - و شاید مهم‌ترین امتیازات رقیب - مانع جدی ایجاد کند. با این همه، سفیر بریتانیا پس از پی‌بردن به ماجرا، ضمن پرهیز از به‌مخاطره‌افتادن مذاکرات مربوط به کشتی‌رانی، کتبی و صریح به این موضوع اعتراض کرد. شاه ظاهراً در پاسخ چنین نوشت: ما از هر ملتی صاحب منصب و مستخدم در اختیار داریم. حال خواستیم یک روسی نیز در خدمت داشته باشیم. ایران که افغانستان نیست تا حضرات سوء ظن پیدا کنند. ایران دولتی مستقل و درعین حال دوست تمام دول به‌ویژه روس و انگلیس است (کاظم‌زاده، ۱۳۵۴: ۱۵۴).

گذشته از این، برخورد خردمندانه و سنجیده سفارت روس و محافل سیاسی آن کشور با بریگاد که در آغاز با نوعی بی‌توجهی و حتی نارضایتی همراه بود، سبب می‌شد تا مقامات انگلیسی واکنش حادی نشان ندهند؛ و حتی

به آنان اطمینان می‌داد که تأسیس بریگاد در ادامه همان حرکت اصلاحی و بازسازی قشون است که از دوره عباس میرزا تعقیب می‌شده است. در سایه همین اقدامات، بریگاد قزاق رفته‌رفته موقعیت مسلطی در صحنه سیاست ایران یافت و در عمل - به‌عنوان پیشقراول ارتش روسیه و پشتیبان نظامی برنامه‌های سیاسی و منافع روسیه در ایران - در موقعیتی قرار گرفت که دیگر برچیدن آن نه از عهده انگلیسی‌ها بر می‌آمد و نه حتی از عهده حکومت ایران.

توسعه سازمان قزاق ایران و سرپیچی از وزارت جنگ

از آنجا که بریگاد قزاق زائیده رقابت‌های امپریالیستی بود، توسعه آن نیز بیش از آنکه بر نیازهای واقعی ایران منطبق باشد و یا براساس مطالعات کارشناسانه وزارت جنگ ایران صورت پذیرد، برخاسته از الگوهای سیاسی و جهت‌دار روسیه بود؛ و به همین دلیل، با همت و تلاش امپراتور روسیه، به‌سرعت به مجهزترین و مدرن‌ترین واحد نظامی ایران تبدیل شد.

این نیرو با ۴۰۰ تن از مهاجران قفقاز و افغان که در خدمت دربار بودند و نیز استخدام ۲۰۰ تن از داوطلبان خدمت نظام در ۱۲۵۸ ش. / ۱۸۷۹ م. آغاز به کار کرد و سال بعد هنگ دیگری با همان تعداد و توان به آن افزوده شد. بخش عمده‌ای از تدارکات، تسلیحات و ملزومات اولیه این نیرو با حمایت مستقیم تزار تأمین شد (کرونین، ۱۳۷۷: ۱۰۲-۱۰۱). این امر البته به‌عنوان یک سنت به‌دفعات تکرار شد؛ زیرا روس‌ها بریگاد را به‌چشم یک نیروی «خودی» می‌نگریستند و در فواصل گوناگون با ارسال تسلیحات رایگان آن را تقویت و تجهیز می‌کردند.

توسعه سازمان قزاق با شتاب فزاینده‌ای همراه بود. چنان‌که سه سال بعد و در زمان آغاز به کار فرمانده دوم بریگاد - یعنی کلنل چارکوفسکی - به تیپ تبدیل شد، محل اردوی آن از داودیه به قصر قاجار انتقال یافت، عمارت قزاقخانه ساخته شد، میدان مشق حصارکشی شد، مدرسه قزاقخانه برای تعلیم و تربیت فرزندان قزاقان بنا شد، دسته موزیک نیز آغاز به کار کرد، بیمارستان

نسبتاً مجهزی به سرپرستی پزشکان روسی راه اندازی شد، و یک گردان پیاده‌نظام نیز در کنار هنگ‌های سواره‌نظام شکل گرفت. (سپهر، ۱۳۶۲: ۱۲۰-۱۱۹) در سال ۱۲۷۸ ش. / ۱۸۹۹ م.، استعداد رسمی بریگاد قزاق از حدود ۱۰۰۰ تن به ۱۵۰۰ تن افزایش یافت؛ هر چند که در عمل حدود ۱۴۰۰ تن در خدمت آن بودند. در این بریگاد، ۱۳۳ صاحب‌منصب ایرانی و ۱۰ صاحب‌منصب روسی حضور داشتند. قسمت اعظم نیروها در طول سال‌های فوق در تهران اقامت داشتند. همه ساله، بسیاری از افراد که به مرخصی‌های طولانی زمستانی می‌رفتند، دیگر به واحدهای خود بازمی‌گشتند؛ در نتیجه، به جای آنها از افراد جدید استفاده می‌شد (کرونین، ۱۳۷۷: ۱۰۵)؛ و به همین دلیل رقم دقیق نفرات آن همواره متغیر بود.

در اواخر سال ۱۹۰۱ م.، ژنرال کاساکوفسکی^۱ در ادامه توسعه بریگاد قزاق، موافقت شاه را در باب استخدام نیروهای تازه‌نفس در میان ایلات شاهسون جلب کرد. گفتنی است بخشی از عناصر این ایل را قبلاً روس‌ها مسلح کرده بودند و در حوزه‌های شمال و شمال شرقی آذربایجان از آنها استفاده می‌کردند. گفته می‌شود حدود یک‌ششم نیروی ۱۸۰۰ نفری بریگاد را افراد این ایل شکل می‌دادند و این فی‌نفسه حرکتی سیاسی - نظامی و در راستای تسلط هرچه بیشتر روسیه بر قبایل جنگجوی ایران بود (طوسی، ۱۳۶۹: ۱۱۳-۱۱۲)؛ زیرا استفاده از افراد پایتخت ممکن بود در مواقع بروز ناآرامی یا بحرانی که در تضاد با منافع روس‌ها قرار می‌گرفت، موجب تقویت روحیه ملی و سلحشوری آنان شود (مانند انقلاب مشروطه) و در نتیجه مهار آنان را دشوار سازد. به همین دلیل، ایل مذکور تاحدی تحت فرمان بریگاد درآمد و سهمیه‌ای بالغ بر ۳۰۰ تن برای آن در نظر گرفته شد. اما پس از مشروطه و در پی تغییر فضای سیاسی، هنگامی که سران ایل در این باره به مجلس شکایت بردند، فرمانده روسی بریگاد در واکنش به آن ۲۲ افسر و ۱۶۰ نیروی بریگاد را اخراج کرد (کرونین، ۱۳۷۷: ۱۱۳).

1. Kossakowski

توسعه سازمانی بریگاد قزاق نشان داد که این نیرو بیشتر می‌کوشد به‌عنوان پلیس و محافظ سلطنت ایفای نقش کند؛ و از آنجا که لیاقت خود را در این عرصه البته به‌اقتضای شرایط ثابت کرده بود، اغلب فرماندهان روسی قزاق برای اجرای فرامین صادره از مقامات حکومتی، شرایطی از جمله تأدیة کامل بدهی‌ها و کسورات را مطرح می‌کردند و بدون مطالبه آنها دست به اقدام نمی‌زدند. (طوسی، ۱۳۶۹: ۱۱۳)

به‌رغم توسعه این سازمان، هدف اصلی روس‌ها آن بود که بریگاد را به یک نیروی تشریفاتی و گارد محافظ محدود کنند، نه به‌عنوان یک نیروی جنگی کارآمد برای مقابله با تهدیدات خارجی بلکه به‌عنوان سرکوبگر محدود شورش‌های پایتخت و برخی شهرهای مهم. لذا آموزش‌هایی که به آنها داده می‌شد، به همین امر به‌ویژه مراسم سان و رژه ختم می‌شد و مشق‌های رزمی طولانی مد نظر نبود.

توسعه سریع سازمان مزبور تا حد زیادی ناشی از سیاست‌های روسیه و اختیارات گسترده فرماندهان آن بود که دست آنها را در استخدام نیرو، عزل و نصب‌ها و حتی حجم نفرات آن بازمی‌گذاشت. درجات صاحب‌منصبان ایرانی، به‌ویژه از سروانی به بالا، را فرمانده روسی تصویب می‌کرد. شاه و صدر اعظم تنها می‌توانستند افسران ارشد را پیشنهاد یا معرفی کنند؛ و همه امور مربوط به ثبت‌نام تا بازنشستگی، اخراج یا انفصال از خدمت بی‌هیچ مداخله‌ای از طرف دولت ایران، زیر نظر مستقیم روس‌ها قرار داشت (همان، ص ۱۱۱). این امر فی‌نفسه به‌مثابه اهرم فشاری برای تسویه حساب‌های سیاسی و سازمانی به کار می‌رفت؛ چنان‌که در اوج نهضت مشروطیت، هر صاحب‌منصب ایرانی که با آزادی‌خواهان همدلی داشت، فوراً محاکمه و اخراج می‌شد. لذا قزاقان آزاداندیش ایرانی یا باید تقیه می‌کردند یا تاوان مواضع سیاسی خود را پس می‌دادند. در نتیجه، بریگاد قزاق ملامال از عناصری سرسپرده و فاسد بود که به‌اقتضای منافع سیاسی روسیه و نظام استبدادی محمدعلی‌شاه رفتار می‌کردند. نه شاه و نه دولت، هیچ‌یک برانتصاب افسران روسی نظارتی نداشتند. گزینش و اعزام و تمدید مأموریت آنها کاملاً در اختیار مقامات نظامی قفقاز بود.

آنان نیز بدون کوچک‌ترین نظرخواهی از حکومت ایران، به انتصاب افسران مزبور مبادرت می‌کردند. فرماندهان بریگاد باید به‌کلی خالی از احساسات ایران‌دوستی و حتی نوع‌دوستی و مطیع اوامر وزارت خارجه روسیه و علاقه‌مند به جاسوسی و گزارشگری بودند. هر فرماندهی که فاقد این روحیات بود، با تمدید مأموریت او مخالفت می‌شد. نمونه آشکار آن، ممانعت جدی روس‌ها با ادامه خدمات دو مانتویچ است تا نشان دهند که تصمیم‌گیرنده اصلی درباره سرنوشت نیروی قزاق، دولت روسیه است (میرزایی، ۱۳۸۳: ج ۱، ص ۸۹-۸۸). در نتیجه، دولت از رفت‌وآمد و برنامه‌های فرماندهان بریگاد آنها هیچ اطلاعی نداشت. بسیاری از ترتیبات مالی و امور داخلی سازمان، بدون اطلاع حکومت ایران و صرفاً در هماهنگی با روسیه تمشیت می‌یافت و دستورها و برنامه‌ها مستقیماً از سفارت دریافت می‌شد (پاولویچ و ایرانسکی، ۱۳۵۷: ۱۰۴). در نتیجه، فرمانده بریگاد روابط بسیار نزدیکی با وزیر مختار روس و مقامات نظامی روسیه در قفقاز و سن‌پترزبورگ داشت. از همین رو، دو مانتویچ و سایر فرماندهان این نیرو بی‌درنگ به یکی از اعضای مهم هیئت حاکمه ایران تبدیل شدند به‌گونه‌ای که در مواقع دشوار به وزارت خارجه ایران رفت‌وآمد می‌کردند و اسرار لازم را به‌دست می‌آوردند و گاه به چنان موقعیت مسلطی دست می‌یافتند که سفیر روسیه با آنان به رقابت برمی‌خاست (کاظم‌زاده، ۱۳۵۴: ۱۵۳).

براساس فصل هفتم قرارداد، قزاقخانه تحت امر وزارت جنگ بود؛ اما از آنجا که احتمال داشت با انتصاب وزیران جنگ شایسته و لایق نظارت دقیقی بر امور قزاقخانه صورت گیرد و فرماندهان قزاق در پیشبرد برنامه‌های خود با موانع سیاسی یا بوروکراتیک مواجه شوند و یا با رقابت انگلیسی‌ها رویارو شوند، روس‌ها برای مقابله با این خطرها به ابتکار عمل تازه‌ای دست زدند: سه سال پس از تأسیس بریگاد، دومین فرمانده آن، این نیرو را تحت فرمان مستقیم شاه درآورد و آن را عملاً از حوزه نفوذ و اعمال قدرت دولت و وزارت جنگ خارج ساخت و تحت عنوان «بریگاد قزاق اعلی حضرت همایونی» تحت فرمان بی‌واسطه شاه قرار داد (ستاد بزرگ ارتشتاران، بی‌تا: ۳۴)؛ شاهانی که پس از

عهدنامه ترکمانچای روس‌ها باید تداوم حکومت آنها را در خاندان عباس میرزا تضمین کند. این، حرکت سیاسی کاملاً حساب‌شده‌ای بود تا حوزه اختیارات حکومت را هرچه بیشتر محدود و گرایش‌های روسی شاه را تقویت کنند و با ابزار و شیوه‌های گوناگون وی را تحت نظارت قرار دهند.

با توجه به پیشینه جهت‌گیری‌های سیاسی بریگاد، هیئت حاکمه ایران پیش از مشروطیت بارها تلاش کرد که این نیرو را تحت نظارت مستقیم وزارت جنگ درآورد. اوج این تلاش‌ها، اقدامات عین‌الدوله بود که این سازمان را موقتاً تحت نظارت برادرش سیف‌الملک - وزیر جنگ وقت - قرار داد. اما واکنش فوری هاردینگ - وزیر مختار روسیه - را برانگیخت. او به دولت ایران هشدار داد که قبل از طرح هر گونه تغییر یا تحولی باید به انتظار دستورالعمل سن پترزبورگ بنشیند (طوسی، ۱۳۶۹: ۱۱۴). اگرچه عین‌الدوله در این اقدام ظاهراً موفق شد، به دلیل بی‌کفایتی و ناکارآمدی برادرش تأثیر چندانی در جهت‌گیری سیاسی بریگاد نداشت و درعمل نه نظارتی صورت می‌گرفت نه می‌توانست صورت بگیرد و درواقع این اقدام نمایشی، اندکی بعد متوقف شد.

اما موضوعی که خواه‌ناخواه بر توان و موضع‌گیری بریگاد اثر می‌نهاد، بحران مالی رو به گسترش کشور در آستانه انقلاب مشروطه بود. اگرچه بریگاد تا سال ۱۲۸۲ ش. / ۱۹۰۴ م. توانست درپرتو حمایت‌های بانک استقراضی روس این فشارها را کاهش دهد و کسری بودجه خود را از منابع دیگری تأمین کند، شکست روسیه از ژاپن و کاهش موقت حمایت‌های آن دولت از بریگاد و ورشکستگی اقتصاد داخلی ایران که باعث تعویق چندین ماهه همه پرداخت‌ها شده بود، توان بریگاد را همانند سایر واحدهای نظامی کشور به تحلیل برد. لیکن این به معنای بی‌طرفی کامل بریگاد در روند نهضت مشروطه نبود؛ بلکه این نیرو آنچه را که در توان داشت، در راه ممانعت از پیروزی مشروطه‌خواهان به کار بست که از جمله آنها می‌توان به محاصره بست‌نشینان معترض در باغ سفارت انگلیس و حرم عبدالعظیم و تلاش برای پراکندن آنها یا ممانعت از شکل‌گیری مهاجرت‌های صغری و کبری اشاره کرد. اما این حرکت‌های مذبحانه چندان قدرتمند نبود که در مسیر نهضت، مانع اساسی پدید آورد.

اگرچه در آستانه انقلاب مشروطه، بحران مالی یادشده بریگاد را در موضع ضعف قرار داد و از توسعه سازمانی آن جلوگیری کرد، این دوره کوتاه عسرت به سرعت سپری شد و - چنانکه درباب نقش محوری و بی‌بدیل این نیرو در به‌توپ‌بستن مجلس و برقراری استبداد صغیر بحث خواهد شد - لزوم توسعه این نیرو و هم در کانون توجه محمدعلی‌شاه و هم در مرکز توجه روس‌ها قرار گرفت؛ و به‌دلیل ناآرامی‌هایی که در نقاط مختلف احساس می‌شد، بخشی از این نیروها در شمال غرب، شمال و شمال شرق استقرار یافتند و در همان حال تلاش روس‌ها برای ایجاد شعبات بریگاد قزاق در شهرهای مهم از جمله تبریز به‌عنوان پایتخت دوم و مقر ولیعهد آغاز شد.

در دوره استبداد صغیر، تعداد صاحب‌منصبان روسی بریگاد قزاق به‌دلیل اقتضات سیاسی عملاً بیش از میزان پیش‌بینی‌شده در قرارداد بود. محمدعلی‌شاه در ۱۲۸۷ ش. / ۱۹۰۸ م. به لیاخوف^۱ - سرکوبگر مجلس - اجازه داد استعداد نیروی قزاق را به ۲۵۰۰ تن افزایش دهد و تعداد بیشتری افسر روسی استخدام کند. اما قبل از عملی‌شدن این برنامه تهران فتح شد و هم محمدعلی‌شاه و هم لیاخوف از صحنه سیاسی کنار نهاده شدند. از سوی دیگر، مجلس دوم با این برنامه و نیز افزایش ۴۰۰ تن نیرو و سه صاحب‌منصب روسی مخالفت کرد. ولی بعد از انحلال مجلس، این خواسته دوباره تکرار شد؛ و حتی روس‌ها اعلام داشتند با افزایش توان نیروی قزاق و برقراری امنیت، قشون روسیه از شمال ایران خارج خواهد شد.

پس از اولتیماتوم روسیه و اخراج مورگان شوستر از ایران و انحلال مجلس و سرکوب دموکرات‌های تندرو، فرصت مناسبی فراهم آمد تا روسیه تقاضای تأسیس شعبه‌ای از بریگاد را در تبریز دوباره مطرح کند و چنان بر این موضوع پای فشارد که دولت ایران توان مقاومت را از دست بدهد. لذا در آذرماه ۱۲۹۱ ش. / ۱۹۱۲ م.، مقدمات تأسیس آتریاد (شعبه بریگاد قزاق) تبریز فراهم آمد. اندکی بعد در ۱۲۹۲ ش. / ۱۹۱۳ م.، موافقت دولت ایران با

1. Liachoff

دوبرابرشدن تعداد نیروهای آتریاد تبریز اعلام شد. استعداد شعبه بریگاد تبریز به ۱۲۰۰ تن افزایش یافت که ۴ صاحب‌منصب و ۸ درجه‌دار روسی فرماندهی آن را برعهده داشتند. در آستانه جنگ جهانی اول، دست‌کم ۲۷۵۴ تن نیروی دائمی در اختیار بریگاد بود و ۷۱۶ دانش‌آموز نیز در مدرسه قزاق تحصیل می‌کردند (کرونین، ۱۳۷۷: ۱۰۹-۱۰۸)؛ و این نشان می‌داد که در صورت بروز جنگ جهانی، روس‌ها به قدر کافی مواضع نظامی خود را در نقاط حساس کشور تقویت کرده‌اند. حتی گفته می‌شود تشکیل شعبات قزاق، به‌ویژه در تبریز، اساساً با همین هدف صورت گرفته است.

البته در کنار ملاحظات امنیتی - ناشی از مهار مشروطه‌گرایان تندرو، محافظت از منافع روس‌ها و سیطره نظامی بر تبریز و دیگر کانون‌های مشروطه‌خواه - تلاش روس‌ها برای افزایش توان و نفرات بریگاد تاحدی یک واکنش سیاسی در برابر اقدامات مجلس و مشروطه‌خواهان بود که می‌کوشیدند با تشکیل ژاندارمری به‌عنوان یک نیروی ملی، اقدامات بریگاد قزاق را خنثی و آن را تضعیف کنند و در حاشیه قرار دهند؛ لذا از نگاه روس‌ها توسعه سازمان قزاق، مناسب‌ترین گزینه برای مقابله با این حرکت تلقی می‌شد که علی‌رغم همه محدودیت‌های قانونی به اجرای آن همت گماشتند.

برای کاهش قدرت موازی ژاندارمری، وادبولسکی^۱ - فرمانده وقت بریگاد - اعلام کرد که خواهان خروج ژاندارم‌ها از منطقه ایرانی تحت نفوذ روس‌ها است که براساس قرارداد ۱۹۰۷م. به سه حوزه نفوذ تقسیم شده بود. درواقع، راهبرد کلان روس‌ها که بعدها در جنگ جهانی اول تحقق یافت، عبارت بود از افزایش تعداد قزاق‌ها و شعبات آن تاحدی که به‌تنهایی بتواند سراسر نیمه شمالی ایران را پوشش دهد و نیروی ژاندارمری را وادارد که منحصراً در حوزه بی‌طرف مرکزی یا در حوزه نفوذ انگلیسی‌ها در جنوب ایران استقرار یابند.

در اثنای جنگ جهانی اول (۱۹۱۶م.) و برپایه نیازهای جنگی روس و انگلیس و براساس یک الگوی ازپیش طراحی شده، درست چهار سال پس از

1. Vadbolsky

آتریاد تبریز، شعبه‌های دیگر بریگاد به ترتیب در اردبیل، استرآباد، اصفهان، مشهد، همدان، گیلان، اورمیه و مازندران به صورت هنگ‌های مجزا تشکیل شد و ژنرال بارون مایدل به همراه چند افسر ارشد، از روسیه اعزام شدند و به طور رسمی فرماندهی آن را در دست گرفتند. بدین ترتیب، در سال‌های جنگ جهانی اول، توسعه نهایی این سازمان تحت عنوان لشکر (دیویزیون) قزاق آغاز شد. البته این امر، سیاست مشترک روس و انگلیس بود که برای مقابله با برنامه‌های نظامی آلمان و عثمانی در ایران و نیز مواجهه با سفر مهاجرت نمایندگان مجلس در دفاع از متحدین صورت می‌گرفت؛ به‌ویژه اقدامات ضد متفقین کمیته دفاع ملی که اندکی بعد به تشکیل دولت ملی در کرمانشاه منتهی شد؛ زیرا نیروهای ایرانی و مدافع استقلال میهن در پرتو حمایت‌های متحدین، همه کانون‌های انگلیسی و روسی را به مخاطره افکندند. در بسیاری از مناطق، کنسولگری‌ها، شعبات بانک استقراضی و بانک شاهنشاهی و نیز اتباع و دارایی‌های دو کشور به تصرف نیروهای ملی درآمد. در چنین فضایی که در حاکمیت سیاسی ایران آشکارا شکاف افتاده بود، روس و انگلیس با استفاده از متن قرارداد سری ۱۹۱۵ م. - که در حقیقت نوعی تقسیم جهان میان متفقین بود - منطقه بی طرف ایران - مندرج در قرارداد ۱۹۰۷ م. - را نیز میان خود تقسیم کردند و مقرر شد پس از پایان جنگ، ایران عملاً ضمیمه قلمرو دو کشور شود. لذا برای حفظ امنیت اتباع و منافع روس و انگلیس، دو کشور در ۱۲۹۵ ش. / ۱۹۱۶ م. - در اثنای جنگ جهانی - تصمیم گرفتند متن پیشنهادی دو نیروی لشکر قزاق و پلیس جنوب - هر یک به استعداد یازده هزار نفر - را به دولت ایران تسلیم کنند؛ امری که دولت ایران بارها با آن مخالفت کرد، اما کابینه سپهدار تحت فشار متفقین و شرایط اضطراری زمان جنگ، در شرایط «فورس ماژور» آن را پذیرفت و در عین حال قطعیت آن را به تصویب مجلس موکول کرد. لیکن دولت وی زود ساقط و این قرارداد بی اعتبار شد (قائم مقامی، بی تا: ۲۲۶-۲۲۵). ولی دولت‌های روس و انگلیس، با وجود بی اعتباری این قرارداد، به تأسیس نیروهای مزبور همت گماشتند.

مخارج نگهداری این نیروها باید در کمیته‌ای موسوم به کمسیون مختلط مرکب از نمایندگان روس و انگلیس و خزانه‌دار بلژیکی ایران تصویب می‌شد و به مصرف می‌رسید. لذا کمسیون مختلط، بر عایدات، منابع درآمد و هزینه‌های کشور نظارت یافت، چرا که همه امور مالی را باید تصویب می‌کرد (ذوقی، ۱۳۶۸: ۱۵۷-۱۵۶)؛ و این معنایی جز سیطره کامل بر امور نظامی و اقتصادی ایران نداشت. بدین ترتیب، بریگاد قزاق در سراسر حوزه «تقسیم ایران» - از کرمانشاهان و بروجرد تا تربت حیدریه و باخزر و خاف - استقرار یافت. متفقین در پی بروز بحران مالی و با توجه به گرایش‌های آلمان‌خواهانه ژاندارمری، این نیرو را منحل و از بقایای آن نیرویی به نام «امنیه» برای حراست از راه‌ها شکل دادند (هوشنگ مهدوی، ۱۳۶۳: ۳۴۸) و انتقام خود را از ژاندارمری ملی ایران گرفتند. قرار بود همه مخارج دو لشکر قزاق و پلیس جنوب جزو وام‌های سابق و لاحق دو کشور پای دولت ایران محاسبه شود (مکی، ۱۳۷۰: ۲۳۹). این آخرین مرحله توسعه سازمانی قزاقان ایران بود که در پایان جنگ و در پی بروز انقلاب در روسیه سرنوشتی دیگر یافت.

منابع مالی و چگونگی هزینه آن

تردیدی نیست که از اواسط دوره قاجار، رقم هزینه‌های فزاینده کشور بر درآمدهای محدود آن پیشی گرفت. از آنجا که تأمین درآمد بیشتر در پرتو اقتصاد ورشکسته و بیمار کشور ممکن نبود، عصر واگذاری امتیازات خارجی، حراج منابع ثروت کشور، فروش املاک خالصه، استقراض از بیگانگان و مانند آن، به عنوان راه‌های موقت برون‌رفت از بحران اقتصادی، مطرح شد. طبیعتاً در چنین وضعیتی، پرداخت مستمری‌های کارمندان دولت ماه‌ها به تعویق می‌افتاد و کسری بودجه هراسناک دولت سبب می‌شد در برخی مواقع از جمله در سراسر سال ۱۹۰۰م، تنها یک ماه به قشون کشور حقوق پرداخت شود (قائم مقامی، ۱۳۶۶: ۱۰۶). بدیهی است که با این وضعیت، یک نیروی منظم و منسجم نمی‌توانست ادامه فعالیت دهد. روس‌ها که به شدت نگران این وضعیت بودند، سعی داشتند منابع درآمد ثابت و پایداری برای بریگاد قزاق جست‌وجو کنند تا

مبادا کارایی و توان آنها را تحت الشعاع قرار دهد؛ و به همین دلیل، پرداخت مخارج بریگاد را با اعطای وام به دولت ایران تضمین کردند که این وام را بانک استقراضی روس می‌پرداخت. در عوض، تمامی درآمد گمرکات شمال ایران به عنوان وثیقه وام‌های مزبور به حساب بانک استقراضی واریز و پس از کسر اقساط وام، باقی‌مانده آن به دولت ایران تأدیه می‌شد (همان، ص ۱۰۷).
با وجود این تاوان سنگین که دولت ایران برای تأمین نیازهای بریگاد می‌پرداخت، فرمانده روسی خودسرانه و بی‌هیچ مشورتی با مسئولان دارایی ایران، نیازهای مالی بریگاد را مستقیماً و در هر زمان به حساب دولت ایران از بانک استقراضی تأمین می‌کرد (تیموری، بی تا: ۳۱۱) و جالب آنکه درباره چگونگی مصرف آن هیچ‌گونه صورت‌حسابی به دولت یا خزانه‌داری ایران ارائه نمی‌کرد (لیتن، ۱۳۶۷: ۱۷۲).

هرچند ارائه آمار دقیقی از هزینه‌های سالانه بریگاد، به دلیل تنزل دائمی ارزش پول، به درستی ممکن نیست، هزینه آن را قبل از گسترش سازمانی از ۱۹۱۳م. به بعد همه‌ساله حدود ۳۴۲۰۰۰ تومان معادل ۱۲۰۰۰۰۰۰ مارک و در دوره پس از ۱۹۱۳م. به حدود ۹۰۰۰۰۰ تومان معادل ۳۵۰۰۰۰۰۰ مارک بر آورد کرده‌اند که با توجه به میزان درآمد کشور و میزان هزینه‌های مختلف، رقم هنگفتی به شمار می‌آید (همان، ص ۱۷۲). به‌رغم این میزان هزینه، همواره اختلاف فاحشی در سطح دستمزد اعضای ایرانی و هم‌تایان روسی آن وجود داشت. برای اثبات این مدعا که در واقع نشانگر نوعی رابطه استثمارگرانه است. کافی است اشاره شود که سه افسر، یک سرهنگ و پنج استوار روسی همه‌ساله حدود ۱۶۱۹۲ تومان حقوق می‌گرفتند درحالی‌که ۲۷۰ افسر و یک تیپ قزاق ایرانی جمعاً ۳۶۵۴۹ تومان مستمری دریافت می‌داشتند (پاولویچ و ایرانسکی، ۱۳۵۷: ۱۰۵). نکته جالب این است که نه تنها حقوق و مستمری افسران روسی از بدو حرکت به سوی ایران برقرار می‌شد، بلکه براساس اسناد انتشاریافته، آنان هم هنگام اعزام به ایران و هم هنگام بازگشت به روسیه، پول جداگانه‌ای تحت عنوان «مخارج راه» از ایران دریافت می‌کردند (قاضیها، ۱۳۸۰: ۱۲۲ و ۲۷۳).

گذشته از این، کارشناسان و مستشاران نظامی روسیه از دولت متبوع خود نیز حقوق و حق مأموریت دریافت می‌کردند. به همین دلیل، ویلهلم لیتن گفته است: «از نظر اهمیت شغل، فرماندهی بریگاد به‌مثابه معدن طلا برای دارنده پست آن بود» (لیتن، ۱۳۶۷: ۱۷۲)؛ و همین حمایت‌های بی‌دریغ مالی، آنان را به ابزار سلطه سیاسی روسیه و عناصری نافرمان در برابر منافع ملی ایران تبدیل می‌کرد.

نابرابری و تبعیض در پرداخت‌ها هم دلایل سیاسی داشت و به‌عنوان ابزار تحقیر صاحب‌منصبان ایرانی به‌کار می‌رفت؛ زیرا در بهترین حالت، حقوق افسران ایرانی هیچ‌گاه از یک‌پنجم حقوق هم‌رتبه‌های روسی آنها تجاوز نمی‌کرد و این نسبت در مقامات و درجات پایین‌تر گاه تا یک‌پانزدهم نیز بالغ می‌شد (ستاد بزرگ ارتشتاران، بی‌تا: ۳۹). به‌هنگام بحران مالی یا تعویق در پرداخت‌ها، از آنجا که افسران روسی از کشور مبدأ نیز مواجب دریافت می‌داشتند، کمتر تحت فشار قرار می‌گرفتند.

از خاطرات کاساکوفسکی چنین برمی‌آید که به‌هنگام شدت گرفتن بحران مالی، فرمانده بریگاد مستقیم به دیدار شاه می‌رفت و بدون رعایت نزاکت دیپلماتیک، خواسته خود را درباب تأمین بودجه بریگاد با شاه در میان می‌نهاد و حتی شاه و صدراعظم را تهدید می‌کرد که در صورت ادامه این وضعیت، افسران روسی، ایران را ترک خواهند کرد و تمثال اعطایی شاه را در سینی خواهند گذاشت و در اولین روز سلام با شکوه خاصی در حضور همه شخصیت‌های برجسته داخلی و خارجی به شاه پس خواهند داد. (کاساکوفسکی، ۱۳۵۵: ۱۹۷-۱۹۵)

اگرچه اوضاع مالی کشور در آستانه انقلاب مشروطه به وخامت بیشتر گرایید، فرمانده بریگاد همچنان خواهان افزایش بودجه سازمان قزاق بود. تا این زمان (۱۲۸۲ ش. / ۱۹۰۴ م.)، اعضای بریگاد هیچ‌گونه مالیاتی نمی‌پرداختند. در این سال، با توجه به بحران مالی، عین‌الدوله کوشید بودجه بریگاد را تا ۵۰۰۰۰ تومان (۱۰۰۰۰ پوند) کاهش دهد و بر حقوق دریافتی اعضا مالیات وضع کند؛

اما چرنوزوبف^۱ - فرمانده وقت بریگاد - به شدت در برابر آن اعتراض کرد و خاطرنشان ساخت که چنین سیاستی موجب سلب اعتماد تنها نیروی قابل اتکای دولت در مواقع اضطراری می شود. (طوسی، ۱۳۶۹: ۱۱۴)

سال بعد (۱۹۰۵م.)، بحران مالی فراگیر حکومت، تأثیر نامطلوب خود را بر همه بخش‌های اداری و اجرایی برجای نهاد؛ اما بریگاد با ملاحظه این وضعیت بلافاصله مبلغ ۶۰۰۰۰ تومان از بانک‌های روس و انگلیس به حساب دولت ایران وام دریافت کرد. این رویه در سال‌های وخیم ۱۲۸۴-۱۲۸۳ش. ۱۹۰۶-۱۹۰۵م. قابل تداوم نبود؛ لذا بریگاد و ادار شد بخشی از نیروها و نفرات خود را تعدیل کند و از آنجا که بخشی از نیروهای این سازمان در ایام زمستان می توانستند با حداقل دستمزد پادگان را ترک کنند، فرماندهان روسی با ملاحظه وضعیت اسفناک اقتصاد کشور، عذر تعداد انبوهی از آنها را خواستند. (همان، ص ۱۱۵)

دولت ایران به دلیل وخامت اقتصاد کشور و بریتانیا به جهت هواداری از مشروطیت، از اعطای کمک مالی به بریگاد بازماندند. دولت روسیه نیز که درگیر جنگ با ژاپن شده بود، نتوانست مساعدت‌های مالی لازم را به عمل آورد. در نتیجه، در آستانه پیروزی انقلاب مشروطه، بریگاد در ضعیف‌ترین وضعیت قرار گرفت. از آنجا که این حالت مبتلا به همه قشون دولتی بود، طبیعتاً حکومت (و به طور مشخص صدراعظم مستبد عین‌الدوله) نمی توانست جهت سرکوب و مهار مشروطه خواهان به آنها اتکا و اعتماد کند. لذا این بحران فراگیر، فی نفسه به تقویت موضع آزادی خواهان انجامید و نقش مؤثری در پیروزی این نهضت ایفا کرد. بحران مالی تا آن حد بود که نوز - مستشار بلژیکی گمرکات و دارایی ایران - پیشنهاد تعدیل قشون ایران تا حد یک نیروی پلیس برای استقرار نظم در حوزه داخلی کشور را مطرح کرد. تلاش برای جلب همکاری اتریشی ها نیز به این دلیل که آنها اختیاراتی به سبک فرماندهان قزاق برای نوسازی ارتش مطالبه می کردند، ناکام ماند. بریتانیا هم از اعطای وام

به دلیل هواداری از مشروطه خواهان سرپیچید و روس ها با این شرط حاضر به اعطای وام بودند که به جای افسران اتریشی، روس ها برنامه تجدید سازمان قشون ایران را رأساً برعهده گیرند. اما از آنجا که دولت ایران نگران تکرار تجربه بریگاد قزاق در این باره بود، این تلاش ها به نتیجه مطلوب نرسید. راهکار خطرناک دولت برای حل کوتاه مدت این بحران، فروش مناصب نظامی بود که در آستانه سفر مظفرالدین شاه به تعویق افتاد و نگرانی فزاینده ای امنیت پایتخت را تهدید کرد. با اوج گیری نهضت مردمی، فرماندهان چند هنگ تهران که از قضا مورد وثوق وزیر دربار و صدر اعظم نیز بودند، اعلامیه ای مبنی بر بی طرفی نظامیان در منازعات سیاسی صادر و حتی تهدید کردند که در صورت تشدید فشارها، به سفارت بریتانیا پناهنده خواهند شد. متعاقب این امر، عین الدوله استعفا داد و دربار مجبور شد به مطالبات رهبران نهضت تن دهد (همان، ص ۱۱۹-۱۱۸). لذا در تهران، تبریز و شهرهای بزرگ، هم بریگاد قزاق و هم سایر نیروها انگیزه ای برای مقابله با شورش های مردمی نداشتند و حتی شاه، ولیعهد و مقامات مهم کشور را بی دفاع گذاشتند.

البته پاسخگونی بودن فرمانده بریگاد قزاق در برابر مقامات ایرانی و فقدان سازوکارهای کارآمد برای نظارت بر هزینه های این سازمان، سبب بروز پاره ای اختلاف های مالی در درون آن می شد و این فی نفسه در کسری بودجه آن تأثیر می نهاد. به عنوان نمونه می توان به گزارش کمیسیون صاحب منصبان ایرانی هوادار مشروطه در باب پرداخت ها و ترفیعات بریگاد اشاره کرد که طی آن ثابت شده بود سرهنگ چرنوزوبف - فرمانده وقت بریگاد - حقوق و دستمزد قزاقان را می دزدید و صاحب منصبان روسی بریگاد نیز آن را تأیید کرده بودند (کاظم زاده، ۱۳۵۴: ۴۷۵). برچیدن بساط این گونه فعالیت ها که در پی پیروزی انقلاب مشروطه و درپرتو حمایت های مجلس در بریگاد قزاق و سایر نهادهای دولتی رواج یافته بود، لیاخوف - فرمانده بعدی بریگاد - را بر آن داشت که برای کاهش یکه تازی های مشروطه خواهان و بروز تنش میان محمدعلی شاه و مجلس، تقویت و تجهیز بریگاد قزاق را به عنوان پایگاه اصلی دفاع از استبداد، در صدر برنامه های خود قرار دهد. با وجود محدودیت های سیاسی ناشی از

مخالفت مشروطه خواهان، پاکسازی وسیعی در درون بریگاد صورت گرفت، بودجه لازم تهیه شد، و با پاداش ویژه‌ای که محمدعلی شاه در میان قزاقان باقی مانده توزیع کرد، وفاداری آنها در اجرای کودتای دولتی تضمین شد. از آن پس، بریگاد قزاق کمتر دچار تنگنای مالی شد؛ و اگرچه متأثر از فضای سیاسی ناگزیر بود تنگناهای سیاسی را تحمل کند، در مجموع بدون حسابرسی‌های دقیق، حیف و میل‌های گسترده‌ای در درون این سازمان صورت می‌گرفت. بودجه بریگاد در سال‌های منتهی به جنگ جهانی و گسترش شعبات آن به همان نسبت افزایش یافت؛ چنان‌که در فاصله سال‌های ۱۲۸۵ تا ۱۲۹۳، تقریباً سه برابر شد (کرونین، ۱۳۷۷ : ۱۱۰). و با بروز انقلاب روسیه - چنان‌که اشاره خواهد شد - بریتانیا به دلایل امنیتی و سیاسی پرداخت هزینه‌ها و بودجه بریگاد را موقتاً تقبل کرد (که البته بحث در این باره، از حوزه بررسی این مقاله بیرون است).

ارزیابی رفتار سیاسی و عملکرد بریگاد قزاق با تأکید بر جنبش تنباکو

اقدامات و جهت‌گیری‌های بریگاد قزاق، به هیچ‌وجه جدای از طرح‌ها، نقشه‌ها و برنامه‌های سیاسی روسیه در ایران نبود. این سازمان وظیفه داشت به مثابه پشتیبان مواضع سیاسی و رسمی سفارت روسیه در ایران عمل کند؛ به همین دلیل، فرمانده آن پیش از اجرای هر مأموریتی، با وزیر مختار روسیه هماهنگی و مشورت و گزارش فعالیت‌های خود را به ارکان حرب قفقاز اعلام می‌کرد (مامونتف، ۱۳۶۳ : ۳۲۴). عدم تبعیت از وزارت جنگ و مسئولیت صرف در برابر پادشاه ایران، امکان نظارت دقیق‌تر بر این سازمان نظامی - سیاسی را به شدت دشوار می‌ساخت. از آنجا که فرایند استخدام و تمدید مأموریت فرماندهان ارشد و افسران روسی و حتی استخدام، اخراج و انفصال خدمت (تیموری، بی‌تا: ۳۱۱) و چگونگی هزینه‌کردن بودجه‌ها منحصرأ در دست روس‌ها و خارج از اراده مقامات ایرانی قرار داشت، طبیعتاً دست این سازمان برای استفاده ابزاری از ترفیعات و اعمال تنبیهات، تعریف مسئولیت‌ها و مأموریت‌ها

منطبق با منافع روسیه باز می ماند و از آنجا که نظارت طرف ایرانی نه ممکن بود نه مؤثر، آزادی عمل گسترده ای برای سازمان مزبور فراهم می آمد. برتری چشمگیر این نیرو هم از جهت توان نظامی و هم تعداد قوا و تجهیزات، در برابر واحدهای سنتی و همتهای خود در پایتخت، به صورت بالقوه امکان خنثی ساختن تلاش های آن را از بین نمی برد؛ و لذا همواره به عنوان عامل فشار و تهدید عرض اندام می کرد. موفقیت های اولیه این سازمان در استقرار امنیت در تهران، نظم و آرایش ظاهری آن و پشتیبانی سفارت روسیه همه در جهت تقویت این نیرو بود. بریگاد، به لحاظ تدارکات و مهمات، از مدرن ترین سلاح های وقت روسیه بهره می جست؛ چندین عمارت، آسایشگاه، اصطبل، فروشگاه، زرادخانه، مدرسه نظامی، بیمارستان، و توپخانه در اختیار داشت و از پاره ای مصونیت ها برای اعضای خود برخوردار بود که سایر قشون ایران از این جهات با آن قابل قیاس نبودند.

قبل از آغاز فعالیت های بریگاد، رقابت های امپریالیستی روس و انگلیس در چهارچوب کسب امتیازات انحصاری آغاز شده بود که خود بریگاد هم محصول همین رقابت ها تلقی می شد. بدیهی بود که این نیرو نیز همگام با سفارت روسیه، هم در کسب اطلاعات محرمانه از اقصا نقاط ایران و هم در جهت خنثی سازی فعالیت های قدرت رقیب یعنی بریتانیا فعالانه تلاش کند. یکی از جلوه های آشکار این اقدامات، موضع بریگاد در برابر جنبش تنباکو در ایران است. هنگامی که قیام مردمی به رهبری نیروهای مذهبی به بالاترین سطح خود رسید، ناصرالدین شاه با مشاهده علائم آشکار بحران در پایتخت، به ویژه به هنگام محاصره کاخ و دربار، از کلنل شنه اور^۱ - سومین فرمانده روسی بریگاد - مدد خواست تا به کمک او ناآرامی را فرو بخواباند. اما از آنجا که پیروزی این جنبش، آشکارا به زیان بریتانیا و به سود روسیه بود، فرمانده بریگاد پس از هماهنگی با سفارت روسیه، از اطاعت فرمان شاه سرپیچید (کاظم زاده، ۳۵۴: ۲۴۷).

شنه‌اور در این شرایط حساس، دستور تجمع اعضای بریگاد را صادر کرد و طی سخنانی از آنان خواست هیچ اقدامی نکنند. در نتیجه، جمعی از سران قزاق در حالت بدمستی و عربده‌کشی و جمعی دیگر نیز به نشانه‌زنی مشغول شدند. در حالی که از صدای همین تک تیرها مقامات کشور تصور می‌کردند بریگاد در حال آماده‌باش و استقرار تسلیحات و سربازان خود در کانون‌های بحرانی است (کاساکوفسکی، ۱۳۵۵: ۱۹۰)؛ غافل از آنکه شنه‌اور با مشاهده آثار شکست بریتانیا و حضور مردم در صحنه، قزاقخانه را به حال خود رها ساخته و در منزل خویش پناه گرفته بود. شرح این ماجرا در مطبوعات چنین بازتاب یافت که همسر کنل وی را بازخواست کرده که چرا در این موقع بحرانی وی را تنها گذاشته است؛ در نتیجه، درهای منزل را به روی وی قفل کرده و تا پایان بلوا، اجازه خروج به شوهر متهم خود نداده است (همان، ص ۱۹۱-۱۹۰؛ کاظم‌زاده، ۱۳۵۴: ۲۴۷-۲۴۶).

این حرکت از پیش طراحی شده بریگاد که دقیقاً با سیاست‌های روسیه منطبق بود، در نهایت در پیروزی جنبش تنباکو مؤثر افتاد؛ لیکن این موضع نه از سر همراهی با مردم ایران بلکه نمونه‌ای از رفتار سیاسی و فرصت‌طلبانه عوامل روسی بود که نشان می‌داد بریگاد برای حراست از منافع روسیه حاضر است از همه چیز حتی از جان شاه بگذرد، چرا که در مواقع بحرانی دیگر از جمله قتل ناصرالدین شاه و منازعه بر سر جانشینی وی، بریگاد نشان داد که به‌شایستگی از عهده استقرار نظم و امنیت در تهران برمی‌آید و در انتقال قدرت به مظفرالدین شاه و اسکورت وی از تبریز تا تهران و ایجاد ثبات در پایتخت طی سفرهای شاه به اروپا، کارآمدی خود را اثبات کرده بود.

بریگاد همچنین وظایف نظامی متعددی در ایالات مرزی خراسان و آذربایجان انجام می‌داد، از جمله: تأمین نیروی لازم برای قرنطینه به‌هنگام شیوع طاعون، تدارک محافظان شخصی حکام ولایات و گردآوری اطلاعات مفید برای سیاست‌های روسیه؛ که در همه موارد، نیروهای ایرانی به‌هیچ‌وجه محرم و قابل اعتماد تلقی نمی‌شدند و عملاً در حاشیه قرار داشتند. به همین دلیل، در بدو تأسیس این سازمان، یک خبرنگار نظامی روس در تحلیلی واقع‌بینانه گفت:

با تشکیل چنین نیرویی، فرهنگ روسی در ایران رواج می‌یابد، روس‌ها در مهم‌ترین کانون‌ها و محافل کشور نفوذ می‌کنند، به درون دربار و خانواده‌های قدرتمند راه می‌یابند و با موافقان خویش همراه می‌شوند، مخالفان را شناسایی می‌کنند، و به‌هنگام اقتضا، منافع انگلیسی‌ها را درهم می‌کوبند. (قائم مقامی، ۱۳۴۶: ۹۲)

بریگاد قزاق و سرکوب مشروطیت ایران

عملکرد و مواضع بریگاد در انقلاب مشروطه، نتیجه مستقیم سیاست‌های روسیه در برابر این نهضت بود. منافع گسترده اقتصادی و نفوذ فزاینده سیاسی روسیه در ساختار حاکمیت ایران که در پی عهدنامه ترکمانچای سرعت بیشتری گرفته بود، دولت روسیه را وامی داشت همچنان کفه سنگین‌تر نفوذش را در برابر رقیب انگلیسی خود حفظ کند و تداوم بخشد؛ امری که تنها در پرتو سرکوب انقلاب ممکن می‌شد. روس‌ها در این زمان، ایران را به‌مثابه یکی از ایالات روسیه و جزئی از قلمروی آن کشور می‌نگریستند (پاولویچ و ایرانسکی، ۱۳۵۷: ۱۱۹) و از اثر آشوب‌آفرین این نهضت بر مسلمانان جنوب روسیه و تضعیف سلطنت قاجار وابسته به روسیه، به‌شدت نگران بودند و انقلاب را حرکتی دموکراتیک و ملی و در جهت تضاد با سیاست رسمی روسیه (یعنی حفظ ایران به‌عنوان دولتی مطیع و تحت سلطه) می‌دانستند؛ و به همین دلیل، از همان آغاز از هر راهی برای اخلال یا کارشکنی در آن سود جستند. اما تقارن این نهضت با شکست روسیه از ژاپن و پیامدهای ناشی از آن، فرصتی برای پیروزی انقلاب فراهم آورد.

بریگاد قزاق که در آستانه پیروزی انقلاب، به‌دلیل بحران مالی به‌شدت ناتوان شده بود، اکنون باید با تجدید قوا و بازسازی توان نظامی خود در مسیر انهدام انقلاب مشروطه و دستاوردهای آن گام برمی‌داشت. علاوه بر مشکلات مالی، در سطوح مختلف بریگاد شخصیت‌هایی حضور داشتند که عمیقاً تحت تأثیر انقلاب مشروطه و فعالیت‌های سیاسی علمای هوادار آن قرار گرفته بودند. این امر فی‌نفسه وفاداری این نیروها و فرمان‌پذیری آنها را از دستوراتی که به

سرکوب حرکت علمای مشروطه خواه منتهی می شد، دچار تردید می ساخت. در چنین وضعیتی، فرمانده معتدل بریگاد، چرنوزوبوف، جای خود را به چهره‌ای خشمگین، منضبط و قاطع، کلنل لیاخف، سپرد. وی یک ماه پس از امضای فرمان مشروطیت، در شهریور ۱۲۸۵ ش.، فرماندهی این نیرو را برعهده گرفت و بلافاصله با «شورای نظامی» متشکل از صاحب‌منصبان ایرانی که اداره امور بریگاد را در دست داشتند، درافتاد، به تدریج آن را منحل کرد و افسران مستقل ایرانی و مخالف روسیه را ریشه کن ساخت (کرونین، ۱۳۷۷: ۱۱۲). لیاخف به سرعت متوجه فشارهای سیاسی فزاینده‌ای شد که مجلس و سایر کانون‌های مشروطیت در راستای محدودسازی قدرت وی اعمال می کردند؛ زیرا بحث‌های پرسروصدایی درباب جهت‌گیری‌های سیاسی این سازمان و فعالیت‌های جاسوسی آن در صحن علنی مجلس مطرح شد (زینویف، ۱۳۶۲: ۴۶). دامنه این فشارها آنقدر زیاد بود که شاه را واداشت بر انضمام بریگاد به وزارت جنگ کردن نهد (همان، ص ۶۷) و لیاخف نیز مجبور شد برای تعدیل این فشارها، خود را نه به‌عنوان «فرمانده بریگاد» بلکه با عنوان رسمی «سرپرست آموزش سواره‌نظام ایران» بخواند (کرونین، ۱۳۷۷: ۱۱۳). البته این واکنش در فضای سیاسی آن روز، تاکتیکی حساب شده بود؛ زیرا مجلس تا آنجا پیش رفته بود که سیدمحمد طباطبایی به سبک اونیفورم روسی، سردوشی‌ها، نشان‌ها، مدال‌ها و یراق‌های آنها نیز اعتراض کرد و خواهان تغییر آن شد و حتی بیم آن می‌رفت که اصل موجودیت بریگاد زیر سؤال برود (کاظم‌زاده، ۱۳۵۴: ۴۷۵-۴۷۴).

با این همه، لیاخف با حمایت محمدعلی شاه، ضمن ارزیابی سابقه عملکرد و گرایش‌های فکری قزاقان ایرانی، به پاکسازی وسیع آنها همت گماشت و از باقیمانده قزاقان دلجویی کرد. در این باره گفته می‌شود که یکی از بزرگان ثروتمند کشور که از طرح بودجه در مجلس به‌هراس افتاده بود، وامی به مبلغ ۱۰۰۰۰ پوند دراختیار شاه گذاشت و شاه نیز میزان زیادی از این وام را به‌عنوان پرداخت‌های ویژه و تشویقی میان قزاقان تقسیم و بدین ترتیب وفاداری آنها را تضمین کرد. (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۱۲۱)

بدین ترتیب، هنگامی که روابط خصمانه محمدعلی شاه و مشروطه خواهان وارد مرحله بحرانی شد، نزدیک ترین مشاوران و طراحان حمله به مجلس، لیاخوف و شاپشال - معلم روسی شاه - بودند. گزارش های ارسال لیاخوف به ستاد کل ارتش روسیه در قفقاز که اندکی بعد یک هموطنش به نام پانتف آن را افشا کرد، حکایت از هماهنگی و همکاری کامل فرمانده بریگاد قزاق و سفیر روسیه در طرح نقشه های سرکوبگرانه و تصویب آن از سوی مقامات ارشد داشت. در این گزارش ها آمده است: شاه مانند هر ایرانی دیگر، همواره از ریختن خون که امری الزامی می نمود، بیمناک و مردد به نظر می رسید. اما لیاخوف، نقشه نهایی خود را به شاه ارائه و تهدید کرد که در صورت نپذیرفتن آن، وی مسئول مستقیم عواقب آن خواهد بود و نباید انتظار هیچ مساعدتی از دولت روسیه داشته باشد (براون، ۱۳۷۶: ۲۱۰). بعد از آن، لیاخوف وارد جزئیات نقشه شد و گفت افسران ایرانی هر چند هوادار سلطنت و کشور روسیه باشند، در لحظات حساس ممکن است تحت تأثیر عواطف قرار گیرند و نقشه را خراب کنند.

اهم موارد نقشه مزبور که بریگاد قزاق آن را به اجرا گذاشت، به اجمال به شرح زیر بود:

۱. شاه و سفارت، پولی به عنوان رشوه به وزرا و وکلای مهم و اثرگذار پرداخت کنند؛

۲. تا تمهید کامل مقدمات حمله، با مجلس و نهادهای مشروطه، دوستانه رفتار و وانمود شود که شاه قصد مصالحه با مجلس را در سر دارد.

۳. نیروهای ملی با رشوه و وعده، از کانون های مقاومت - یعنی مجلس، مسجد سپهسالار و انجمن های نزدیک آن - پراکنده شوند؛

۴. یک روز پیش از اجرای حمله و یا همان روز، عده ای از قزاقان با لباس مبدل به داخل مجلس، مسجد و کانون های دیگر اعزام شوند تا با درگیری مصنوعی و یا شلیک هوایی، بهانه درگیری را ایجاد کنند و کسانی را که مقاومت نشان می دهند، به گلوله ببندند؛

۵. و سرانجام، با فراهم آمدن مقدمات مذکور، در یک روز معین، بریگاد مجلس را به محاصره درآورد و مقاومت کنندگان را از دم تیغ بگذراند؛
۶. پس از ویرانی مجلس، خانه‌های مسکونی مشروطه‌خواهان و نمایندگان تندروی مجلس غارت شود؛
۷. رهبران مشروطه و نمایندگان سرشناس مجلس، با توجه به اهمیت موقعیت آنان یا به دار آویخته و یا دست کم تبعید شوند؛
۸. پس از غلبه بر بحران، برای جلب افکار عمومی و نظر محافل اروپایی اعلام شود که مجلس به‌زودی گشایش خواهد یافت.
۹. تدابیر لازم برای جلوگیری از پناهنده‌شدن ناراضیان به سفارت‌خانه‌های خارجی از جمله انگلیس اتخاذ شود. (همان، ص ۲۲۵-۲۲۴؛ کسروی، ۱۳۶۹: ۵۹۲-۵۹۱؛ معاصر، ۱۳۵۳: ۶۸۷ - ۶۸۴؛ پاولویچ و ایرانسکی، ۱۳۵۷: ۱۱۵-۱۱۴)
- همین سند کافی است تا اثبات کند روسیه چگونه توانست افکار استبدادگرا اما متمایل به سازش محمدعلی‌شاه را با تهدید و تطمیع به‌سوی یک کودتای خونین سوق دهد و درست همین نقشه را محقق سازد. به توصیه لیاخف و شاپشال، شاه پیش از انجام نقشه، تهران را به قصد باغ شاه ترک کرد؛ و به دنبال آن، تهاجم آغاز شد. از آنجاکه افسران ایرانی در بمباران مجلس مردد بودند، سروان «پربنیوسوف» اولین توپ را به‌سوی مجلس شلیک کرد و در پی آن دیگر استواران روسی مناره‌ها و گنبد مسجد سپهسالار - محل تجمع مشروطه‌خواهان - را هدف گرفتند؛ و بدین ترتیب، منازعه‌ای خونین آغاز شد. هواداران آزادی، به‌رغم همه جانفشانی‌ها، از پای درآمدند؛ و کوچه‌ها و میدان‌ها از نعش مشروطه‌خواهان آکنده شد. این ختم ماجرا نبود. چندین تن از سران مشروطه بازداشت، اعدام و تبعید شدند؛ و به دستور لیاخف، خانه‌های مخالفان تا چند روز متوالی گلوله‌باران یا غارت می‌شد. (شوستر، ۱۳۶۸: ۴۰)
- ظاهراً در روز به‌توپ‌بستن مجلس (به اصطلاح مشروطه‌خواهان، «یوم‌التوپ»)، ترور لیاخف برای مشروطه‌خواهان هدفی قابل دسترس می‌نمود؛ اما آنان از بیم مداخله نظامی روسیه، از اجرای این نقشه صرف‌نظر کردند (آدمیت، بی‌تا: ج ۲، ص ۳۴). پس از کودتا، لیاخف به‌عنوان حاکم نظامی تهران،

حکومت نظامی اعلام کرد و همهٔ محمل‌ها و مظاهر مشروطیت را در حسیضی جانکاه گرفتار ساخت. این اقدام لیاخف چندان عجیب بود که وزیر خارجهٔ روسیه، فرماندهی عملیات جنگی به‌ویژه قبول حکومت نظامی پایتخت را خارج از دایرهٔ صلاحیت رسمی وی دانست (همان، ص ۳۶۵). از همین رو، گزاره نبود که یکی از مفسران نظامی روسیه نوشت: در روند سرکوب انقلاب ایران زمانی فرا رسید که برای شاه ایران تنها دو یار وفادار باقی ماند که هر دو تبعهٔ روسیه بودند: شاپشال (معلم روسی شاه) و لیاخف (فرماندهٔ روسی بریگاد قزاق) (پاولویچ و ایرانسکی، ۱۳۵۷: ۱۰۹).

از اقدامات متهورانهٔ لیاخف که با دستور مستقیم هارتویک – وزیر مختار وقت روسیه – هنگام به‌توپ‌بستن مجلس صورت گرفت، تلاش برای جلوگیری از بست‌نشستن مشروطه‌خواهان سرکوب‌شده در سفارت انگلیس بود تا مبادا با حمایت بریتانیا مشروطیت اعاده شود و همهٔ زحمات او برباد رود. به همین دلیل، باغ سفارت انگلیس را به‌رغم اعتراض انگلیسی‌ها تحت محاصره قرار داد و به گفتهٔ دیپلمات‌های انگلیسی بریتانیا را تحقیر کرد و هشدار داد اگر بر تعداد بست‌نشینان افزوده شود، این مکان را نیز همانند مجلس به‌توپ خواهد بست (کاظم‌زاده، ۱۳۵۴: ۵۰۴). او با این اقدامات عملاً مانع از تحصن تعداد زیادی از آزادی‌خواهان بی‌پناه در سفارت انگلیس شد و این کانون بالقوه بحران‌آفرین را خنثی کرد. این امر سبب بروز مشاجرات شدید لفظی و حتی تیرگی روابط سفارتخانه‌های روس و انگلیس در ایران شد. در نتیجه، وزیر امور خارجهٔ دو کشور وارد عمل شدند و به‌دستور مستقیم وزیر خارجهٔ روسیه به هارتویک، گارد قزاق از پیرامون سفارت انگلیس برچیده شد. این مداخله حتی سبب شد حساسیت انگلیسی‌ها و ایرانیان به هارتویک افزایش یابد؛ زیرا وی در آستانهٔ به‌توپ‌بستن مجلس، لیاخف را به سفارت احضار کرد و اظهار داشت که انگلیسی‌ها احتمالاً در حال فراهم‌آوردن مقدمات کودتا با اجازهٔ گسترده به مخالفان سیاسی جهت بست‌نشینی هستند تا نتایج اقدامات روسیه را تضعیف کنند. لذا این مکان باید به‌شدت در محاصره قرار گیرد (همان، ص ۵۰۷-۵۰۵).

از سوی دیگر، دولت روسیه اقدام لیاخف را خارج از حوزه اختیارات کشور متبوعش و صرفاً در راستای اجرای فرامین شاه تلقی کرد (شوستر، ۱۳۶۸: ۴۰-۴۱) و برای کاهش تنش سیاسی و ممانعت از تخریب روابط راهبردی دو کشور، اندکی بعد هارتویک به روسیه فرا خوانده شد و ایزولسکی به‌عنوان وزیر مختار جدید بر جای وی تکیه زد. اما حضور لیاخف و سرکشی وی هنوز تیره‌کننده روابط دو کشور تلقی می‌شد؛ زیرا اندکی بعد در پی گسترش مبارزات آزادی‌خواهانه در شهرهای مختلف و حمایت علمای نجف از این حرکت‌ها که منافع دو کشور را تهدید می‌کرد، روس و انگلیس کوشیدند شاه را به گشایش یک مجلس فرمایشی ترغیب کنند تا قیام فروکش کند. اما سفیر بریتانیا یکی از مؤثرترین عوامل نیل به این مقصود را احضار موقت افسران و فرماندهان روسی بریگاد و شخص لیاخف می‌شمرد که این امر به‌علت مخالفت دولت روسیه با احضار فرماندهان روسی (زینیوف، ۱۳۶۲: ۹۵) و خودداری محمدعلی‌شاه از تشکیل مجلس فرمایشی به نتیجه نرسید.

اقدامات سرکوبگرانه لیاخف، او را در کانون توجه محافل سیاسی روسیه قرار داد؛ زیرا به‌عنوان کسی نگریسته می‌شد که از حیثیت و اعتبار روسیه دفاع کرده است و در نتیجه مهم‌ترین عنصر نظامی، سیاسی و اجرایی روسیه در ایران تلقی می‌شد. (مامونتف، ۱۳۶۳: ۳۲۶). نظر به همین روش بود که امپراتور روس این «حساسیت صادقانه» قزاق‌ها را ستود و هنگامی که در مجلس دوما یکی از نمایندگان به انتقاد از آنان برخاست، بارها سخنانش قطع شد و رئیس دوما به وی اخطار کرد که از دستور خارج نشود (آدمیت، ۱۳۶۳: ۱۳۰). محمدعلی‌شاه نیز دست لیاخف را به دلیل نجات تخت و تاجش فشرد. لیاخف تا فتح تهران در ۲۳ تیر ۱۲۸۸ ش. عملاً به عنوان دیکتاتور تهران ایفای نقش کرد.

به‌رغم همه سختگیری‌ها و پاکسازی‌های بریگاد توسط لیاخف، هنوز عناصر وطن‌خواهی در درون بریگاد حضور داشتند که نمی‌توانستند اقدامات سرکوبگرانه آن را برتابند. یکی از این شخصیت‌ها، صاحب‌منصب بلندپایه ایرانی خدایار خدایاری بود که در اعتراض به توپ‌بستن مجلس استعفا داد و

تنها پس از عزل محمدعلی شاه به بریگاد پیوست. همراه با وی، حدود ۴۰۰ تن از قزاقان ایرانی به تدریج این سازمان را ترک کردند. (کرونین، ۱۳۷۷: ۱۱۵)

کامیابی‌های محمدعلی شاه و لیاخف دیری نپایید. اندکی بعد جنبش مقاومت در برابر محمدعلی شاه در شهرهای مختلف سر بر آورد که اوج آن در تبریز و سرانجام فتح تهران توسط سپهسالار تنکابنی و سردار اسعد بختیاری بود. لیاخف تا آنجا که در توان داشت، در برابر این مجاهدان مبارزه کرد ولی در نهایت شکست خورد و با پناه گرفتن محمدعلی شاه در سفارت روسیه، مذاکرات میان فاتحان تهران و لیاخف با میانجیگری سفارت روسیه در محل همین سفارتخانه آغاز شد؛ که در نتیجه آن بریگاد تسلیم و لیاخف رسماً پذیرفت که زیر نظر دولت جدید و وزارت جنگ عمل کند. قزاق‌ها سلاح بر زمین نهادند و دولت جدید آنها را با حفظ سمت و حقوق سابقشان ابقا کرد تا از دامنه ناامنی‌ها کاسته شود.

در پاییز ۱۲۸۸ ش.، دوره مأموریت لیاخف به پایان رسید و کلنل وادبوسکی - رئیس پیشین ستاد لشکر سواره نظام قفقاز - جانشین وی شد. فرمانده جدید به گونه‌ای رفتار می‌کرد که گویی به همکاری با ملیون علاقه‌مند است. به همین منظور، همه افسران قزاق در مجلس دوم حضور یافتند و مراتب وفاداری خود را به نظام مشروطیت ابراز داشتند. اما این اقدام صرفاً یک حرکت سیاسی بود؛ زیرا اندکی بعد، درگیری میان بریگاد و وزارت جنگ با سرپیچی بریگاد از دستورهای این وزارتخانه بیش از پیش آشکار شد. همزمان با آن، اعتراض و انتقاد از رویه سیاسی بریگاد - یعنی توسل به شیوه‌های دوره استبداد صغیر - از هر سو مطرح شد. اما این تلاش‌ها نه تنها به اصلاح یا تغییر رفتار بریگاد منجر نشد بلکه فرمانده آن را در رویه خودسرانه‌اش گستاخ‌تر ساخت؛ چنان‌که با زیرپانهادن همه تعهداتش در قبال دولت، اقدام بیست‌وسه‌تن از افسران ایرانی قزاق را در اعلام تبعیت از مجلس و دولت به شدت محکوم کرد و خطاب به آنان گفت: بریگاد نمی‌تواند افرادی را که مرتکب بی‌انضباطی شده و در امور سیاسی مداخله و به خاطر منافع پلید شخصی قزاقخانه را لکه‌دار کرده‌اند، در صفوف خود جای دهد. (پاولویچ و ایرانسکی، ۱۳۵۷: ۱۰۷)

در منطق افسران روسی، هنگامی که قزاقان ایرانی مجلس را به توپ می‌بستند و هموطنان خود را به نفع سیاست روسیه به خاک و خون می‌کشیدند، شرافتمند و منضبط تلقی می‌شدند و هنگامی که جرأت و استقلال وطن خواهانه از خود بروز می‌دادند، مستحق مجازات، اخراج و انفصال از خدمت بودند.

در این هنگام، به‌ویژه در طول سال ۱۲۹۰ش. که مشروطه‌خواهان با توطئه‌های محمدعلی‌شاه برای تصرف مجدد تاج و تخت و مبارزات سالارالدوله - برادر وی - در غرب و از همه مهم‌تر اولتیماتوم ۱۹۱۱م. روسیه مبنی بر اخراج مورگان شوستر از ایران و نیز یک رشته آشوب‌های محلی در سراسر کشور روبه‌رو بودند، بریگاد بار دیگر نشان داد نیروی قابل اعتمادی برای دولت مشروطه نیست؛ زیرا به بهانه‌های مختلف از اعزام نیرو برای فرونشاندن این مخاطرات سر می‌پچید و یا عملاً نقش بازدارنده ایفا می‌کرد، چنان‌که در نبرد علیه سالارالدوله، قزاق‌ها از وی هواداری کردند و یا قزاقان استرآباد، هنگام بازگشت محمدعلی‌شاه و شورش مسلحانه او برای احیای سلطنت، از وی پشتیبانی کردند و یا اقدامات محمدعلی‌شاه در دوشان‌تپه تا حد زیادی به اتکای قزاقان این پادگان صورت می‌گرفت. حتی گفته می‌شود پشتیبانی بخشی از نیروی قزاق به فرماندهی کلنل واوویسکی از سالارالدوله - برادر شورشی محمدعلی‌شاه - و از هواداران روسیه، سبب ارتقای وی به درجه سرتیپی شد. (قائم مقامی، ۱۳۴۶: ۱۰۲)

پس از تشکیل ژاندارمری دولتی در مجلس دوم و توسعه فعالیت‌های آن به‌عنوان نیروی ملی و قابل اعتماد، مرحله جدیدی در رفتار و عملکرد بریگاد قزاق آغاز شد که در راستای رقابت با ژاندارمری و کارشکنی در فعالیت‌های آن قرار داشت. این رفتار تنش‌آمیز نه تنها سبب می‌شد که این نیروها نتوانند در دفع یاغیان و شورشیان با هم همکاری کنند، بلکه به‌جای سرکوب متمردان، اغلب با یکدیگر درگیر می‌شدند؛ لذا تلاش عمده روس‌ها در این زمان، برگسترش و تقویت بریگاد متمرکز شد تا بتواند وظایف ژاندارمری را نیز کاملاً برعهده بگیرد. به همین دلیل، وادبوسکی در اردیبهشت ۱۲۹۲ش. اعلام کرد خواهان خروج ژاندارم‌ها از منطقه تحت نفوذ روس‌ها - براساس قرارداد

۱۹۰۷م. - است؛ و چنان‌که قبلاً خاطر نشان شد، در اجرای این سیاست آنها بریگاد را به صورت شعبات متعدد بسط دادند.

توسعه بریگاد، توان اثرگذاری سیاسی آن را افزایش داد و به عاملی برای سوء استفاده مالی - از جمله انحصار گندم، ایجاد بحران مصنوعی نان، ایجاد فشار به زمینداران ایرانی برای فروش زمین به اتباع روسیه یا افراد تحت‌الحمایه آنها - تبدیل شد. حتی لباس قزاقی به عنوان پوششی برای فعالیت‌های مختلف درآمد. تعداد زیادی از قزاقان در طول خطوط ارتباطی کنسولگری‌ها و پایگاه‌های نظامی روسیه مشغول فعالیت شدند و آشکارا از اطاعت دولت سر پیچیدند (کرونین، ۱۳۷۷: ۱۲۱-۱۲۰). در بحران منتهی به اخراج مورگان شوستر نیز سفارت روسیه، برای تحمیل خواسته‌های خود بر ایران، از نیروی بریگاد بهره گرفت و نظام مشروطه را هرچه بیشتر در تنگنا گذاشت.

با آغاز جنگ جهانی، بریگاد طبیعتاً به سود متفقین وارد عمل شد. اگرچه این سازمان در آغاز جنگ به دلیل کاهش عواید گمرکات شمال، با مشکلات مالی و سازمانی مواجه بود، روس‌ها با تقبل مستقیم هزینه‌های آن، سازمان مذکور را از وضعیت بحرانی خارج ساختند. این نیرو به همراه ارتش روسیه، در منطقه حوزه نفوذ روسیه استقرار یافت و به سرکوب جنبش‌های ضد متفقین پرداخت. اما با شکل‌گیری جنبش مهاجرت، تشکیل دولت ملی در کرمانشاه و پیوستن ژاندارمری به این حرکت، ملیون ایرانی از همه نفوذ خود برای اخلال در امور لشکر قزاق سود جستند و تا حدی در تحریک و شوراندن قزاق‌ها کامیاب شدند به گونه‌ای که جمعی از آنها پادگان خود را ترک کردند و به نیروهای ملی و متحدین پیوستند یا تسلیم ژاندارم‌ها شدند. این تحولات که روس و انگلیس را به شدت خشمگین و نگران ساخته بود، مقدمات شکل‌گیری دیویزیون قزاق و پلیس جنوب را فراهم آورد و چند شعبه جدید از این نیروها به‌ویژه در اصفهان و مشهد شروع به کار کردند.

با پیروزی قطعی انقلاب روسیه و سرنگونی رژیم تزاری، مرحله کاملاً نوینی در فعالیت‌ها و جهت‌گیری‌های دیویزیون قزاق آغاز شد؛ زیرا رابطه این نیرو با دولت روسیه گسسته و پرداخت‌های مالی قطع شد و صاحب‌منصبان و

افسران روسی رسماً فرا خوانده شدند. اما از آنجا که بریتانیا به کمک قوای متفقین در کانون‌های بحرانی از جمله ایران نیاز داشت، با پذیرش نظارت سیاسی و مالی بر این سازمان و گماردن یکی از افسران ارشد روسیه سفید به نام استاروسلسکی، هدایت این نیروها را عملاً برعهده گرفت. استاروسلسکی با برنامه‌ریزی انگلیسی‌ها و به کمک رضاخان و افسران قزاق ایران کودتایی علیه فرماندهی موجود قزاقخانه ترتیب داد که طی آن، گلرژه - فرمانده وقت لشکر قزاق که از سوی دولت موقت کرنسکی اعزام شده بود - در طی یک رشته اتهامات سیاسی عزل و به کشورش بازگردانده شد. از این زمان، در نحوه حضور افسران ایرانی، چگونگی هزینه‌های نظامی، و نوع جهت‌گیری‌های این نیرو، تغییرات اساسی پدید آمد که شایسته بررسی‌های دیگری است.

نتیجه

پیدایش بریگاد قزاق، از بُعد داخلی، بخشی از اصلاحات بدون برنامه و جلوه‌ای از اقدامات نوسازانه کشور بود که تئوری و راهبرد نداشت و از بُعد خارجی، آمیزه‌ای از رقابت‌های امپریالیستی قدرت‌های بزرگ و تحرکات و تمهیدات عامدانه روس‌ها بود که با هدف سیطره بر ایران صورت می‌گرفت. گسترش سازمانی و توسعه فعالیت‌های آن نیز نه منطبق با نیازها و اهداف نظامی و انتظامی ایران بلکه براساس الگوهای گسترش طلبانه و برنامه‌های سیاسی روسیه در ایران تنظیم شده بود. از آنجا که سازوکارها و عوامل تعیین‌کننده الگوی رفتاری این سازمان منحصراً در اختیار روس‌ها قرار داشت و امکان تعدیل یا تغییر مواضع بریگاد یا نظارت بر فعالیت‌های آن اساساً خارج از اراده سیاسی مقامات ایرانی بود، در روند جذب و استخدام نیروها، اطاعت از فرمان‌های دولتی، ایجاد واحدهای جدید، جذب اعتبارات و چگونگی هزینه‌کردن آن، تعامل با مقامات و سازمان‌های حکومتی، و تعریف مأموریت‌ها و مسئولیت‌ها مطابق با سیاست رسمی روسیه، همواره ملاحظات خاصی در نظر گرفته می‌شد و این امور در مجموع به هزینه دولت ایران اما به زیان منافع ایرانیان صورت می‌گرفت. این موضوع درباب تحولات پس از مشروطه بسی

صادق‌تر است؛ و به تعبیر سعدی می‌توان گفت بار خاطر بود نه یار شاطر، دست‌وپا گیر بود نه دستگیر.

در پایان می‌توان گفت که بریگاد قزاق و بعدها بازماندگان آن، بانیان و گردانندگان اصلی کودتاهای مهم ایران معاصر بودند. کودتای محمدعلی‌شاه در به‌توپ‌بستن مجلس توسط لیاخف، کودتای ۱۲۹۹ رضاخان میرپنج و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ سرلشکر زاهدی هر سه خاستگاه و پایگاه قزاقی داشتند؛ و جالب‌تر اینکه همه آنها فاقد اراده سیاسی مستقلی در راه‌اندازی کودتاهای یادشده و در این امر یار بیگانه و خصم نیروهای آزادی‌خواه ملی بودند.

کتابنامه

- آبراهامیان، یرواند. ۱۳۷۷. *ایران بین دو انقلاب*. ترجمه احمد گل‌محمدی و محمدابراهیم فتاحی. ج ۱. تهران: نی.
- آدمیت، فریدون. ۱۳۶۳. *فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطه ایران*. ج ۳. تهران: پیام.
- _____ . بی‌تا. *مجلس اول و بحران آزادی*. ج ۲. تهران: روشنگران.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن‌خان (صنیع الدوله). بی‌تا. *مرآت‌البلدان*. ج ۴. تهران: چاپ سنگی.
- امیراحمدی، احمد. ۱۳۷۳. *خاطرات نخستین سپهبد ایران، احمد امیراحمدی*. به‌کوشش غلامحسین زرگری‌نژاد. ج ۱. چ ۱. تهران: مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی.
- براون، ادوارد گرانویل. ۱۳۷۶. *انقلاب ایران*. ترجمه مهدی قزوینی. تهران: کانون معرفت.
- پاولویچ، م. و تریا، س. ایرانسکی. ۱۳۵۷. *سه مقاله درباره انقلاب مشروطه ایران*. ترجمه م. هوشیار. تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- تیموری، ابراهیم. بی‌تا. *عصر بی‌خبری یا تاریخ امتیازات در ایران*. چ ۴. تهران: اقبال.
- ذوقی، ایرج. ۱۳۶۸. *تاریخ روابط سیاسی ایران و قدرت‌های بزرگ (۱۹۲۵-۱۹۰۰)*. چ ۱. تهران: پازنگ.

۷۲ فرهنگ، ویژه تاریخ

- زینویف، ایوان الکسیویچ. ۱۳۶۲. انقلاب مشروطه ایران، نظرات یک دیپلمات روس (۱۹۱۱-۱۹۰۵). ترجمه ابوالقاسم اعتصامی. چ ۱. تهران: اقبال.
- ستاد بزرگ ارتشتاران. بی تا. تاریخ ارتش نوین ایران. ج ۱. چ ۱. تهران: چاپخانه ارتش.
- سپهر، احمدعلی (مورخ الدوله). ۱۳۶۲. ایران در جنگ بزرگ. چ ۲. تهران: نشر علمی.
- شوستر، مورگان. ۱۳۶۸. اختناق ایران. ترجمه ابوالحسن شوشتری. چ ۶. تهران: صفی علیشاه.
- طوسی، ر. ۱۳۶۹. ارتش ایران، (۱۲۸۶-۱۲۵۹ ش. ۱۹۰۷-۱۸۸۰ م.)، مجموعه مقالات تاریخ معاصر ایران، کتاب دوم. چ ۱. تهران: مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی.
- کاساکوفسکی. ۱۳۵۵. خاطرات کنل کاساکوفسکی. ترجمه عباسقلی جلی. چ ۲. تهران: کاویان.
- کاظم زاده، فیروز. ۱۳۵۴. روس و انگلیس در ایران، پژوهشی درباره امپریالیسم. ترجمه منوچهر امیری. چ ۱. تهران: فرانکلین.
- کسروی، احمد. ۱۳۶۹. تاریخ مشروطه ایران. چ ۱۹. تهران: امیرکبیر.
- کرونین، استفانی. ۱۳۷۷. ارتش و حکومت پهلوی. ترجمه غلامرضا علی بابایی. چ ۱. تهران: خجسته.
- کرزن، جرج ن. ۱۳۶۲. ایران و قضیه ایران. ترجمه غ. وحید مازندرانی. ج ۱. چ ۱. تهران: علمی و فرهنگی.
- قاضیها، فاطمه. ۱۳۸۰. اسناد روابط ایران و روسیه از دوره ناصرالدین شاه تا سقوط قاجاریه (۱۳۴۴-۱۲۶۷ ه. ق. ۱۹۲۵-۱۸۵۱ م.). چ ۱. تهران: وزارت امور خارجه.
- قائم مقامی، جهانگیر. ۱۳۴۶. تاریخ تحولات سیاسی نظام ایران. چ ۱. تهران: علمی.
- _____ . بی تا. تاریخ ژاندارمری ایران از قدیمی ترین ایام تا عصر حاضر. تهران: وزارت اطلاعات و جهانگردی.
- لیتن، ویلهم. ۱۳۶۷. ایران از نفوذ مسالمت آمیز تا تحت الحمایگی، ۱۹۱۹-۱۸۶۰ م. ترجمه مریم احمدی. چ ۱. تهران: معین.
- مامونترف، ن. پ. ۱۳۶۳. بمباران مجلس شورای ملی (حکومت تزار و محمدعلی شاه). ترجمه شرف الدین قهرمانی. به اهتمام همایون شهیدی. تهران: معاصر، حسن. ۱۳۵۳. استقرار مشروطیت ایران. چ ۱. تهران: ابن سینا.

تأملی در تأسیس، توسعه و رفتار بزیگاد قزاق ایران ۷۳

مکی، حسین. ۱۳۷۰. مختصری از زندگانی سیاسی سلطان احمدشاه قاجار. تهران: امیرکبیر.

میرزایی، محسن. ۱۳۸۳. تاریخچه بزیگاد و دویزیون قزاق (از کلنل دو ماتتویچ تا رضاخان میرپنج). ج ۱. چ ۱. تهران: نشر علم.

ناصرالدین شاه قاجار. ۱۳۶۳. دومین سفرنامه ناصرالدین شاه به فرنگ. با مقدمه و فهرست ایرج افشار. چ ۲. تهران: انتشارات شرق.

نصر، تقی. ۱۳۶۲. ایران در برخورد با استعمارگران. چ ۱. تهران: جاویدان.

هدایت، مهدیقلی خان (مخبرالسلطنه). ۱۳۶۳. گزارش ایران قاجاریه و مشروطیت. چ ۲. تهران: نشر نقره.

هوشنگ مهدوی، عبدالرضا. ۱۳۶۳. تاریخ روابط خارجی ایران از ابتدای دوره صفویه تا پایان جنگ جهانی دوم. چ ۳. تهران: امیرکبیر.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

Reflections on The Establishment, Development and Behavior of Persian Cossack Brigade (1879-1917)

Dr Alireza Mollaiy Tavany
Assistant Professor History
Faculty of Letters and Humanities,
Urmia University, Iran

Beyond the military activities of the Cossack Brigade, there were hidden realities which gave it a profound politico-military dimension. Such realities could not only be perceived in the stages of formation of the brigade but also in the process of its organizational development, military missions, leadership, recruitment and discharge of forces.

This paper aims to open a new vista towards those realities, and analyze and interpret those them from the beginning up to the October Revolution of 1917. Therefore, detailed explanation of historical events are avoided as much as possible and attention has been concentrated on the outcome of such events in relation to the Iran's Cossack Brigade.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی